

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز: ۰۷/ ۰۴/ ۱۳۹۷

تاریخ ثبت: ۰۷ تیر ۱۳۹۵

عنوان: نظر فیثاغورث راجع به نفس

«بسمه تعالی»

نظر فیثاغورث راجع به نفس

دیگر از نظرات فیثاغورث پیرامون نفس است:

او نفس را سه جزء داند، برای شرح این موضوع اینگونه بیان نموده:

(1) عاطفه: یعنی ریشه عاطفه‌های هر انسان از نفس است

(2) شهود: یعنی چیزهایی که می‌یابد لمسش می‌کند و آن چیزی را که تمییز می‌دهد نیز مادرش از نفس است. او گوید قلب مرکز عاطفه است پیداست که قلب را هم از نفس داند.

برای توضیح گوید: شهود از صفات مشترک انسان و حیوان است.

(3) عقل (دانستن)

حضرت استاد موسوی می‌فرمایند: ما خودمان هم به این نظر رغبت داریم که بگوییم تمام حیوانات در دایره

عاطفه‌اند اما این‌که ریشه عاطفه‌ها را از نفس داند موافق نیستیم.

چون عموم بزرگان علمی نفس را اصل در جهان آفرینش دانند از این رو فیثاغورث این موضوع را هم در عمل

به اثبات رسانید و خواست تفهیم کند هر چه هست در جهان نفس است منتهی با حالتی که هم اکنون خواهید یافت تثبیت نمود.

دیاجونس که در نام او هم اختلاف است گاهی دیوجانس و گاهی دیوژنز نامند. او همان عارفی است که

روز روشن شمعی به کف گرفتگی آرام آرام می‌رفت.

از او پرسیدند: این چیست در کفت و چرا چنین می‌کنی؟

در جواب گفت: جویای انسانم

گفتند: هدف از این یابیدن چیست؟

در جواب گفت: به آرزویم نرفتم یعنی نیابیدم آنچه خواهم. در نهایت وی را نهیب دادند شمع کم رنگ چه نقشی

به روز پر نور و روشن دارد؟ وی گفت جویای آن هستم در دو مورد خویش را نبازد.

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو طالب مرد چنینم کوی به کوی

پس از این گفته‌ها فیثاغورث او را مخاطب نهاد و این‌گونه گفت: تو که جویای چنین انسانی هستی خویش را

نیک می‌شناسی؟

او گفت: نمی‌دانم.

گفت: فکر می‌کنم اگر خودت را بشناسی به خودت سرگرم می‌شوی، تو چرا به کف شمعی گرفتگی و به بازار

شدی می‌خواهی بگویی انسان می‌جویم تو خودت را بجوی، تو چکار داری؟

این که گویی جویای انسانم خود برهانی است خویش را از همه بر دانی و این در مکتب رندان کفر است و

بعضی گویند این خود نشانه‌ای از غرور و برترجویی است و در مکتب عرفان ما پسندیده نیست. اگر خودت را رام

و ذلیل حق کردی خود را خاضع حق نمودی از همه پایین تر می‌دانی.

بعضی گفته‌اند چنان بیان فیثاغورث دیاجونس را بهم ریخت. دیگر آن شمع جستجوگر را خموش کرد گفت

من چکار به این و آن دارم بینم خودم که هستم. آری بزرگان این‌گونه بوده‌اند لحظه‌ای نمی‌خواستند فکرشان را

به باطل طی کنند چون همه ناقص‌ها باطلند و انسان نباید با باطل رفیق گردد. گفت تا اینجا که پندم دادی کمالم

هم بده:

گفت: آری کمال این است: وقتی سائح شدی (وقتی مسافر شدی) به سفری خواهی رفت که هر چه نگاه

کنی:

- (1) دیواره هایش بلند باشد.
- (2) نورش بر همه نورها قویتر باشد.
- (3) درختهایش از همه سرسبزتر باشد.
- (4) الحان موسیقا در آنجا قوی باشد.
- (5) بوهای خوش آنجا به شامهات برسد.
- (6) ارزش ترا در حد عالی بیابند.
- (7) و در جایی باشی که کثرت تکثرها آزارت ندهد.
آن اسمش علو نفس است و نامش کمال است
بدان گونه که میرداماد در میمر عاشر قبساتش هم اینگونه بیان فرموده است.
و در نام حکیمی که با دیاژونس برخورد و این نکات را بر او فرو ریخت، تو بیننده نیز تامل کن!

با کوشش و زیر نظر محقق و فیلسوف متاله استاد موسوی
یکی از صحابه درسی فلسفه حضرت استاد موسوی